

يك دل سوزان و دیده گریان مانند يك بچه معصوم بدامن والا حضرت پهلوی می‌اندازد و دیده يك پدر مهربان دلسوز و فدا کار و دورین بوالا حضرتش مینگرد!

ما هم امیدواریم که این انتظار ملت لباس حقیقت و واقعیت پوشد و چنانکه خود والا حضرت در ابلاغیه رسمی بیان فرموده‌اند «از سجده شکر خداوندی خودداری ندارند و طلوع این دوره جدید را بظهور بزرگترین وظایف قطعی خود افتتاح و آغاز نمایند.»

ح. ک. ایران‌شهر

قیمت فلسفی

دیانت و فلسفه توحید

سبقی از سر آغاز کتاب «هفتاد و دو ملت» تألیف میرزا آقا خان کرمانی که جزاگی از چاپ درآمده و شماره ۱۲ انتشارات ایران‌شهر را تشکیل میدهد.

پس از اطلاع بر مراتب تکامل ادیان، خوبست قدری عمیق تر رفته به ینیم آن محرك حقیقی و منشأ یگانه که انسان را به پرستش واداشته چه بوده است. آیا همان حس ترس و امید بوده یا منشأ دیگری داشته است.



بر حسب عقیده فلاسفه و متفکرین عصر جدید منشأ حس پرستش یکی از قوای ذیل بوده است.

۱- حس استقلال و آزادی خواهی. از آنجا که انسانها از روز اول خود را در دست قوای طبیعت اسیر و مقید حس کرده و در هر جا و هر کار، قوای طبیعت را در برابر خود سد محکم و مانع بزرگ دیدند، این ضعف و اسارت، در آنان

حسن استقلال تولید و آنها را به خلاص کردن خود ازین موانع
 واداشت و کم کم بطلبه کردن بدین قوای قاهر کوشیدند چنانکه
 گاهی برای خوش آمد و جلب محبت و توجه آنها و گاهی نیز
 برای دفع شر و رفع ضرر و تسکین غضب آنها نذرها و قربانیا
 و فدیها و زاریها و تضرعها بعمل آوردند. و بدین قرار حسن
 پرستش، تولد یافت. بنا بدین عقیده منشأ پرستش فقط يك حسن
 مادی یعنی حسن رفع احتیاجات جسمانی بوده است و بس.

۲- پیم و امید. بعضی از حکما بر آئند که آدمیزادگان
 نخستین، در زیر نفوذ حسن ترس و حسن امید، بخيال پرستش
 قوای طبیعت افتاده اند یعنی از برخی قوای طبیعت که مخالف
 با آمال و احتیاجات آنان بوده ترسیده برای رفع خصومت و جلب
 محبت و حصول آرزو تنظیم نموده و قربانیا و نذرها و نیازها کرده
 پرستیدند. چنانکه هنوز هم اساس ادیان مهم عالم بر پایه ترس
 و امید است و اگر ثواب و عقاب و امید بهشت و پیم دوزخ و
 مکافات و مجازات نمیبود کسی ایمان نمی آورد و هیچ دین استقرار
 نمی یافت چنانکه حکیم نیشابوری عمر خیام نیز بدان اشارت
 میکند و میگوید:

در مدرسه و خانقه و دیر و کشت آرسنده دوزخست و جوپای بهشت
 آن کس که ز اسرار خدا با خبر است زین تخم در اندرون دل هیچ نکشت
 از قطعه نظر مبدأ و خط حرکت، این عقیده نیز فرقی با عقیده
 اول ندارد.

۳- حسن جامعیت. چون انسان فطرتاً مدنی خلق شده یعنی
 استعداد و احتیاج زیستن با جماعت و اجتماع در او مکنون است
 و نمی تواند مانند حیوانات منفرداً زندگی کند، لذا این حسن
 جامعیت او را بتأسیس رابطه میان خود و عالم خارجی مجبور

کرده است چنانکه ابتدا روابطی با افراد خود و بعد با حیوانات و بعد با قوای طبیعی و بعد با خانواده‌ها و طایفه‌ها و قومهای دیگر و سپس با تمام عالم و با قوای مدیره و قاهره عالم تأسیس نموده است و در نتیجه حفظ و تحکیم این روابط حس پرستش نیز ظهور کرده است.

با اینکه این عقیده، محرك اصلی و مبدأ نخست پرستش را يك حس معنوی و يك احتیاج فطری و اجتماعی قرار داده است، باز بهدفع اصلی بر نخورده و آن محرك حقیقی را خوب تمیز نداده است. علاوه بر این عقاید، پاره عقیده‌های دیگر نیز بمیان آورده اند مانند حس هوس و آرزو و حس تنازع بقا و غلبه و غیره ولی چون اینها همه تمیز دیگری است از همان منابع که ذکر کردیم از آن جهت صرف نظر از شرح دادن اینها می‌کنم و میخواهم آنچه را که درینباب بنظر خودم میرسد بنویسم:

بمقیده من، آن محرك حقیقی و آن قوه ازلی که در انسانها حس و احتیاج پرستش و یا ایمانرا تولید کرده است عبارت از يك حالت انجذابی است که در روح انسانی سرشته شده است و آن حالت او را پرستش و داشته. عبارت دیگر حس پرستش و ایمان يك احتیاج روحی و فطری بشر است شبیه به حس تشنگی و گرسنگی که سرشته فطرت انسانی است. حس ایمان نیز يك نوع «حس گرسنگی روح» است و با او زائیده و جزو لاینفک اوست. پس این حس پرستش و ایمان نه نتیجه حس استقلال و آزادی طلبی است و نه تولید شده حس بیم و امید چه اینها پس از روبرو شدن با زحمات و احتیاجات، تولد مییابد و در فقدان اینها آن حس هم بایستی معدوم شود در صورتیکه چنین نیست بلکه اینحس با روح بشر سرشته و جزوی از آنست و چون روح ما ازلی

و برنوی است از انوار ابدیت، پس حس پرستش و ایمان نیز ازلی و ابدی است و شراره ایست از آن آتش جذبه الهی و جاذبه ایست از جمال لا یزال ربوبیت که پیوسته روح بشر را تسخیر و جذب مینماید و او را هودت بمبدأ خود یعنی به لقاء وجه الله و به واصل شدن بحضرت الوهیت دعوت میکند!

در تکاپو هر يك از ارواح ما راه پویان سوی درگاه خدا هر يك اندر جستجوی اصل خویش مست جام آرزوی وصل خویش این حس پرستش و ایمان یعنی این گرسنگی روح، این انجذاب فطری، این جستجوی مبدأ که روح بشر با آن سرشته است جز عشق بجمال الله چیز دیگر نیست! آری این همان عشق ازلی و جاذبه الهی است که کائنات را مجذوب و مسحور خود ساخته است! این همان آتش مقدس است که شراره های آن از کانون ارواح ما بیرون میجهد و جهان خلقت را روشن میسازد! این همان نور است که الهام و وحی اش مینامیم!

پس این همه علل مختلف که متفکرین و فلاسفه غرب آنها را مبدأ و محرك حس پرستش میندازند جز تظاهرات این عشق یعنی انجذاب روح و جستجوی مبدأ چیز دیگر نیست و اینکه در نظر آنان در شکلهای دیگر گون جلوه میکند همانا صفحات و درجات تکامل این عشق است که در ادوار مختلف خلقت، نسبت بدرجه تکامل روح در شکلهای متفاوت هویدا گردیده است. این حس همانست که در انسانهای ابتدائی در شکل شعور حیوانی و در افراد مترقی در شکل قوه عاقله و وجدان تظاهر کرده و در نفس پیغمبرها و انسانهای کامل منبع وحی و الهام گردیده است!

چنانکه حس گرسنگی و رفع آن، وسایل و درجات دارد

که نسبت بسن مرد و عادات محلی فرق میکند و مثلاً غذاهایی که اهالی دهات را سیر میکند و برای آنها کافی و مطبوع می‌آید برای اهالی شهر کافی و خوش آیند نیست و حس و احتیاج کرسنگی اینها را رفع نمیکند همانطور حس کرسنگی روح نیز از روز خلقت، نسبت بدرجه ضعف و قوت حسی و عقلی افراد بشر درجاتی را طی کرده و میکند و در هر درجه با یک نوع غذای روحی که چگونگی پرستش را نشان میدهد مانوس و معنادار گشته تغذیه میشود ازینجا علت فرق میان پرستش اقوام ابتدایی و وحشی و ملت‌های دیگر ظاهر میگردد. و گرنه محرك و منشأ یکی است و این همان انجذاب روح و جستجوی مبدأ یعنی عشق است و بهمین جهت است که هر قدر علوم و فنون مثبت ترقی میکند و هر قدر اسرار و قوانین طبیعت کشف میشود و هر چند هر روز آیتی از آیات قدرت خداوندی برهنمایی عقل بشر جلوه گر میگردد باز روح انسانی سیر نمیشود چه، کم کرده خود را پیدا نمیکند و باز خود را در میدان تکاپو و جستجو از پی مبدأ و حقیقت، سرگشته و حیران می‌بینند و در فضای عالم شوق بامید وصال دلدار پروبال میکشاید و بیرون پریدن از دایره عالم کون و مکان می‌خواهد! این است سر خلقت و نمونه قدرت که ارواح را نشئه زلال وصال و مجذوب جمال خود قرار داده و اینست که هر قدر روح بشر اعتلا میکند باز خود را در حنیض مدارج وصل می‌بیند و هر قدر از ریح عشق خود را سرمست میسازد باز سیراب نمیکرد! چه، هنوز مهبط انوار وحی و الهام نگردیده است!

عقل ما مست است از صهبای عشق روح ما غرق است در دریای عشق
جرعه‌ای خوردیم در روز الست زان سبب در جستجو حیران و مست



از آنجا که قرن‌هاست نفوذ عظیم و جابر ادیان در تمام کره زمین روبه‌کاستن گذاشته است و اغلب احکام و قوانین موضوعه ادیان در جلو ترقیات و کشف قوانین علوم و فنون مثبت و نوامیس طبیعت، بی نفوذ و سست گشته و از دایره تصدیق عقل سلیم بیرون مانده است، اکثر متفکرین و حکما بمقام تفکر و تحقیق بر آمده اند که آیا در آینده، ادیان چه شکلی بخود خواهد گرفت و آیا اخلاف ما چگونه دینی لازم و قبول خواهند داشت.

صرف نظر از عقاید پیشوایان مذاهب مهم امروزی که هر يك دین خود را اصلح و احق ادیان پنداشته و نمم و تسلط قطعی آنرا آرزو میکند و درینجا شایسته بحث و مذاکره نیست، درینباب عقاید فلاسفه عصر کنونی را در دو قطه خلاصه میتوان کرد:

برخی بر آتد که اصلاً روز بروز اهمیت دین از میان رفته و پیدینی دین عمومی آینده خواهد شد یعنی يك آزادی مطلق در ایمان و عدم ایمان يك دین قبول شده اعمال و افکار مردم را فقط قوانین موضوعه ملی و یا بین المللی، مقید و منظم خواهد کرد. این فرقه آنهایی هستند که بوجود خدا قائل نیستند و تمام کاینات را جز ماده چیز دیگر نمی بینند.

بعضی هم میگویند از آنجا که علوم مثبت و طبیعی روز بروز جای علوم ما وراء طبیعی و فلسفه الهی را میگیرد و عقل بر حس غلبه میکند لذا در آتیه قوه عقل، مقام دین را حایز گشته احکام خود را بجای احکام ادیان، مطاع و مجری خواهد ساخت. و بنابر آن اگر عقل و منطق و فنون مثبت و طبیعی، وجود خدا را اثبات نمود ما هم قبول خواهیم کرد و الا فلا. اینها میگویند که حسهای ما فریبنده است و قابل سهو و خطا ولی عقل ما

حقیقت بین و بیخاست لهذا فقط ایمان عقلی و علمی سزاوار قبول خواهد شد.

بدبختانه این صفحات گنجایش آنرا ندارد که این دو عقیده را یش ازین شرح بدهم و بطلان آنها را کاملاً اثبات کنم ولی همینقدر میگویم که خوشبختانه این دو عقیده اساس ندارد و تاریخ بشر خود بزرگترین دلیل بر آنست و اگر خدا نکرده، امور دنیا و حیات ما همه مبنی بر مادیات بود و از طرف عقل تنها اداره میشد و حسابات را در آن نصیب و قوودی نمیماند، حیات ما تاریکتر از مرگ و جهان ما وحشتناک تر از یک قبرستان (قبرستان ایران منظور است نه قبرستانهای اروپا که فرقی از گلستان ندارد) میشد!

اگر زندگانی همین متفکرین را که خود را ناچار عاقلترین مردم می‌پندارند و همه اعمال خودشانرا موافق قانون عقل تصور میکنند بزیر تفتیش میتوانستیم بیاوریم بخوبی ثابت میکردیم که صدی نود اعمال و افکار آنها را قوه تخیل و تصور و حسابات اداره کرده است. اساساً ترقیات و تمدنات عالم، از ادیان گرفته تا صنایع ظریفه و حرفتها و بدایع و اخلاق و غیره همه محصول حسابات بشر است. تنها حسابات است که جمال و زیبائی و جاذبه و فایده و شکوه و جلال و عظمت اشیاء را در نظر ما جلوه گر میسازد و ما را مطلع انوار عشق که منبع زندگی و قدرت است مینماید و گرنه از نقطه نظر مادی و عقلی، جمالی و صفائی و کمالی در دنیا پیدا نیست.

پس نه مادیات و طبیعت، نه قوانین علوم مثبت و نه احکام عقل، بتهائی منبع الهام و دین آینده بشر نخواهد شد بلکه همه

این قوه‌ها با قوای حسی و روحی هم آهنگ و هماواز شده
 بوجود يك آفرینندهٔ باک و مهربان اقرار خواهند کرد و از آن
 منبع فیض، کسب نور و قوت خواهند نمود و از نارو بود کائنات
 صدای وحده لا اله الا هو بلند خواهد شد!

این زوال ایمان و اعتقاد بخدای قادر یگانه که در نتیجهٔ
 انتشار علوم و فنون مثبت در ممالک متمدن شیوع یافته و مییابد
 و بقول بعضیها ایمان عقلی و علمی جای ایمان حسی و قلبی را
 میگیرد، در نظر من امری موقتی است و باصطلاح معروف، تمدن
 غرب خانه روشن میکند و من یقین میدانم که از راه همین علوم
 مثبت و بهدایت همین عقل که روز بروز طی درجات تکامل می
 نماید، روزی خواهد آمد که اروپائی متمدن و متفکرین بی ایمان
 آن بی بحقیقت برده و بجهالت و غفلت خود اعتراف خواهند
 کرد. و آنوقت خواهند فهمید که جهان ما مادهٔ صرف نیست روح
 نیز دارد، علوم طبیعی و مثبت تنها مصدر حقیقت نیست بلکه علوم
 ما وراء طبیعی و فلسفهٔ الهی نیز حقایقی در بردارد و ایمان عقلی
 و علمی برای هدایت بشر کافی نیست بلکه ایمان حسی و قلبی
 نیز لازمست و ببارت دیگر يك فلسفهٔ جدید که من آنرا «فلسفهٔ
 توحید» مینامم بی خواهند برد و آنرا قبول خواهند کرد!

بلی! حس ایمان، منبع حیات و قدرت است، ایمان نگهبان
 روح و پشتیبان عقل و سیدهٔ دم و وحی و الهام است!

عقل ما پیدا ره پنهان کند حس، آنرا صاف و بس آسان کند
 گسترد در زیر پایش پرنیان گوید اینک ره، سمند خود بران

امروز اکثریت سناکین کردهٔ ما دارای ایمان قلبی و حسی است
 اینها کسانی هستند که بچند و یا يك خدا، در هر نام و شکل

باشد، عقیده دارند یعنی در هر حال يك رابطه قلبی و معنوی میان آنان و خدای یگانه موجود است. و اقلیت دیگر نیز دارای ایمان عقلی و علمی هستند. اینها نیز علما و فلاسفه بادین ممالک غرب میباشند که آنان نیز دیر یا زود راه بحقیقت و ایمان قلبی پیدا خواهند کرد. و هر کس هر دو ایمان قلبی و عقلی را دارا باشد خوشبخت‌ترین مردم است. حالا يك گروه كوچك و بدبختی هم هست که از هر دوی این ایمان محروم میباشند یعنی نه ایمان قلبی و حسی دارند و نه ایمان عقلی و علمی و اینها جوانان متجدد ایرانند که در نظر من بدبخت‌ترین مردم روی زمین هستند. این جاهلان گمراه تصور میکنند که ترقی و تمدن عبارت از پاره کردن رشته دین و ایمان و اعتقاد بمنذهب است و چون آقدر علم هم کسب نکرده اند که اقلایك ایمان عقلی و علمی حاصل کنند لذا از آنجا رانده و ازینجا مانده یعنی خسر الدنيا والآخرة گشته اند و ذلك هو خسران مبین!

پس بنا بر فلسفه توحید، ادیان عالم، با وجود حفظ آداب و مراسم مخصوص خود، در يك قطعه با هم اتحاد خواهند کرد و آن عبارت از اعتقاد بوجود «خدای یگانه ياك و مهربان» بوسیله يك ایمان قلبی و عقلی خواهد بود. حالا اقوام روی زمین این «خدای یگانه ياك و مهربان» را بهر نامی میخواهند بنامند و بهر زبان و بیانی و بهر شکل و وضعی و در هر جا و مکانی و با هر آئین و مراسمی میخواهند پرستش کنند و نیاز بدرگاهش برند بر حقیقت ذات لایزالش حاشا قصاصی نخواهد رسید و بر دامن کبریای جلالش گردی نخواهد نشست چه ذات احدیت بیرون از دایره اوهام و عقول بشر و بی نیاز از پرستش و نیاز میباشد و قبول و رد این پرستش در هر شکل باشد اختصاص بذات او دارد.

چه، راههای اصل بخدا بقدر انقاس بشر بشمار است!
 بلی! اساس دین آینده عالم عبارت از همین «توحید» خواهد بود!
 این دین از پیروان خود یعنی از تمام مردم کره زمین فقط
 يك وظیفه و تکلیف خواهد خواست و آن عبارت است از «پاکی
 و محبت» یعنی پیروی کردن از صفات «خدای یگانه پاک و
 مهربان»!

«پاکی روح و قلب» اساس فضیلت اخلاقی را تشکیل
 خواهد داد و «محبت در باره دیگران» بنیان حیات اجتماعی و
 نوعی را استوار خواهد ساخت! و نتیجه این، عبارت از سعادت
 نوع بشر خواهد شد! چنانکه «کانت» فیلسوف بزرگ آلمان نیز
 در همین زمینه میگوید: «عشق بخدا و محبت به همجنس» ما را
 به ایفای وظیفه وجدانی و بتخلیص روابط اجتماعی ما از هر
 گونه شوائب خود کلمی وادار خواهد کرد!

بر حسب «فلسفه توحید» موضوع فلسفه الهی عبارت خواهد
 بود از «خدا و جهان» (جهان در اینجا بمضی تمام کاینات و
 عوالم است نه فقط دنیائی که مادر آن هستیم) ولی جهان و خدا
 در لفظ دو و در مضی یکی است یعنی خدای بی جهان و جهان
 بخدا تصور نمیتوان کرد: خداست جان جهان و جهان جان
 خداست.

جهان که نوع بشر نیز جزوی از اجزای اوست، جلوه
 ایست از جمال خدا و چنانکه بی جمیل جمالی متصور نیست
 بی جمال نیز جمیلی موجود نه پس در حقیقت، باز میرسیم بوحده
 و توحید و باز از ذرات کاینات و از اعماق روح و قلب جهان
 می شنویم: وحده لا اله الا هو!

باز بر حسب «فلسفه توحید» عشق بجمال خدا و محبت به

افراد نوع، وظیفه هر فرد و منبع قوت و سرچشمه سعادت خواهد بود! آری چه کیمیائی بهتر از محبت و چه جاذبه و ذوقی قویتر از عشق تصور توان کرد! عشق و محبت آتش مقدسی است که در کانون هر دل روشن شود، خس و خاشاک بفض و حسد، ظلم و شقاوت و کینه و عداوت را در هم میسوزاند و بجای آنها انوار صفوت و لطافت و جمال صورت و کمال سیرت مینشانند! آنوقت همه افراد بشر برادر وار با هم جوش و خروش میکنند و از جام عشق سرمدی سرمست و بیخود میشوند، آنوقت جان جهان با جهان آفرین یکی میگردد و روح انسانی با ذات یزدانی هم آغوش میشود!

و قتیکه انسان، روح خود را تا این مقام بلند تعالی و دین ملکوت سبحانی سیر میدهد و آنوقت بروی زمین نگاه کرده می بیند که چگونه افراد انسانی، بنام خدا و دین، بدتر از جانوران دندنه بجان همدیگر افتاده و تن یکدیگر را پاره میکنند و خونها میریزند و مملکتها خراب میکنند و خانمانها میسوزانند و مبددا ویران میسازند و از کشته‌ها پشته‌ها و تپه‌ها درست میکنند، آنوقت بی اختیار فریاد میزنند!

ای نوع بشر! جلوه که نور خدائی!

تابکی این همه خونخواری و ناپائنی
من آرزو میکردم که فقط يك سلطان در کشور دل‌های بشر
سلطنت کند و آنها سلطان محبت! گوئی روح شیخ اکبر محی
الدین ابن عربی اندلسی در هفت قرن پیش، از فیض «دین توحید»
ملهم گشته و قلب پاک او آینه روح من گردیده و لسان خود را
ترجمان روح من قرار داده و گفته است:
لقد كنت قبل اليوم انكر صاحبي اذا لم يكن ديني الى دينه داني

وقد صار قلبي قابلاً كل صورة فرعى لفرلان و دیر لرهبان
فیت لاوتان و کعبه طایف والواح توراة و مصحف قرآن
ادین بدین الحب انی توجهت رکائبه فالحب دینی و ایمانی

آری آری مهر، ایمان من است رهبر من سوی یزدان من است
قلب من باشد تجلیگاه مهر قلب من باشد مدار این سپهر
کعبه و هم دیر بر رهبان بود لوح توراة، آیت قرآن بود
خاقاقه و مسجد و بتخانه اوست جان عالم، منزل جانانه اوست
چونکه تنگ است این جهان بی گفتگو عالمی دیگر کند دل جستجو
چيست آن عالم بغير ذات او چيست دل جز آیتی ز آیات او

برلین — ۱۵ تیر ماه ۱۳۰۴ ح. ک. ایران‌شهر

شرایط سال چهارم را در جلد مجله بخوانید

اوبیات

عشق وطن

ترسم آندم شنود ناله ما داور ما
که شود زینت سر نیزه دشمن سر ما
سر ما گر بسر نیزه رود باک مدار
که بسی برتر از این است همایون فر ما
بند از بند جدا گر نشود بهر وطن
چيست قمی که توان برد ازین پیکر ما
یار آمد که زند آبی بر آتش حال
لیک بر باد فنا رفت چو خاکستر ما